



( حصه ۳۳ )

اینست از قضاوت خود رجال انگلیس که نسبت به این تجاوز ثانی خود به افغانستان سیاست دو جانبه و بهانه جوئی حکومت خویش ابراز داشته اند ! ( ۱ ) و خوشبختانه ما را از تبصره و استدلال مزید کاملاً مستغنی میگرداند . چیزی که ما میخواهیم بران علاوه کنیم این است که غلط بودن این سیاست که ( دیر رانیلی ) بافتضار تمام آن را اظهار کرد بعد ما علاوه در اثر کشته شدن نماینده دائمی و تحمیل انگلیس و تلف شدن اردوی معظم آن و مجبور گردیدن به دعوت امیر عبدالرحمن خان برای اداره مملکت و انصراف از اشغال افغانستان به ثبوت رسید و بزودی ملت افغان با غیرت و عکس العمل افغانی خویش این درس عبرت ثانی را هم به انگلیس ها یاد تابارد دیگر از خاطر شان نرود .

## فصل سی و پنجم

### تجاوز ثانی انگلیز به افغانستان

امیر شیرعلیخان از شنیدن خبر حمله انگلیز به اثر همان بیقراری مزاجی که داشت و از سبب واقعه مرکه فرزندش عبدالله جان و بجران سیاسی ما بعد آن خبلی ها تشدید یافته بود - بدون آنکه به مشوره مشا ورین خویش عمل کند . و بدون اینکه از هزار عسکر مجهز و مکمل خود که برای همچو یک روز ترتیب شده بود در دفاع خاک وطن کار بگیرد . با امید موهوم امداد روس پایتخت و ملت و مجاهد را گذاشته جانب مزار شریف حرکت کرد . و این یک الزامی است که تا امروز بر امیر موصوف باوصف صفات بارز و خدمات بزرگش او وارد میشود . زیرا امیر شیرعلیخان مثل پدر خویش ( در وقت حمله اول انگلیس ) بی وسیله و بی قوه نبود . بلکه در مدت ده سال سلطنت خویش قوای کافی فراهم نموده و توان آن را داشت که برای حفظ آبرو و شرف یک ملت

( ۱ ) در همین آوان قبل از اعزام نماینده انگلیس دولت عثمانی هم به تحریک انگلیس یک هیئت به افغانستان اعزام کرده بود که امیر را از روس تغویف و به الحاق به انگلیس تشویق داد و امیر از اتحاد با عثمانی بلحاظ دوری وضع خود عذرخواست ( علل جنگ افغان صفحه ۲۹۱ ) -

فیور مقاومتی در خور افتدار خویش بنماید. عجب تر و تأسف انگیز تر اینست که امیر شیرعلیخان نه تنها خودش کابل را ترك گفت بلکه به حکام و مامورین عرض را به جلال آباد و قندهار و کرم نیز امر فرستاد تا بمقابل قشون انگلیز مقاومت نکنند و خود را عقب بکشند. شاید قصد امیر شیرعلیخان این بود تا باصورت دادن پیشرفت عسکر انگلیز رقابت فوری روس و اقدام قطعی و عاجلانه آن را تحریک نماید و باینقسم از تصادم این دو قوه بزرگ سرنوشت خود و مملکت خویش را که سالهای دراز در بین این دو همسایه بحال خوف و رجا نافصله مانده بود برای همیشه تصفیه و بیخطر فرم کند.

بهر حال متأسفانه امیر شیرعلیخان هم در انتظار خود بطرف امداد روس ماند. پدر خویش اشتباه کرده بود. چنانچه بعد از آنکه به مزار واصل شد ( اوائل محرم ۱۲۹۶ هـ ق دسمبر ۱۸۷۸ ع ) اولاً میخواست شخصاً به سمرقند برود اما مردم که فکر جهاد را داشتند او را مانع شدند و امیر فیصله کرد که ملاشاد محمدخان کاتب خیل لوگری وزیر خارجه خویش را نزد حکومت روس اعزام و نسبت به عملی شدن وعده هایشان یاد آوری کند. لیکن چون فراریکه قبلاً اشاره کردیم دولت روس هیچیک فیصله پیش خود برای امداد افغانستان و یا جنگ با انگلیس نداشت و مظاهرات سابق او صرف برای ترساندن انگلیس جهت ترك پشتیبانی عثمانی و انصراف از مخالفت از سیاست او بود. ندای امیر شیرعلیخان را بکلی بیجواب گذاشتند ولی ظاهراً تا معلوم شدن وضعیت انگلیس و اینکه در افغانستان چه خواهد کرد، وقت را به مذاکرات و طرح قرارداد های تازه و سنجش راه های عملی امداد به افغانستان گذرانیدند تا اینکه در همین ضمن امیر شیرعلیخان که بعد از رسیدن بمزار شریف در اثر غصه های پی در پی در بستر بیماری افتاده بود، در اثر عارضه مرض تقریباً بیست و نه صفر ۱۲۹۶ هـ ق ( فروری ۱۸۷۹ ) بمهر ۵۸ سالگی در گذشت و در روضه شریف در جوار برادرش وزیر اکبرخان غازی مدفون گشت و هیئت روس که تحت اثر نایب جنرال ستیلاتوف با او تا اینوقت همراه بوده اوضاع را مراقبت و امیر را هنوز به کمک روس اطمینان میداد بطرف مملکت خود حرکت کرد.

در کابل بعد از حرکت امیر، بوجوب فرمان او، شهزاده محمد یعقوب خان پس از ۸ سال از حبس رها و حکومت کابل را بسف گرفته بود. عساکر انگلیس که بتاریخ ۲۰ نوامبر ۱۸۷۸ ع ( ذی قعدة ۱۲۹۵ هـ ق ) بنجاک افغانستان از طرف دره خیبر تحت قیادت جنرال جمبرلین (۱) تجاوز کرده و بدون مقاومت ( قرار امر امیر ) تا جلال آباد پیش آمده بودند، در جلال آباد نظر به تجارب گذشته توفف کرده و انتظار معلوم شدن اوضاع کابل و پیشقدمی سایر دسته های عساکر انگلیس را که مدتی قبل برای حمله به افغانستان در دره کرم ( سمت جنوبی ) و دره یولان ( مقابل قندهار ) آماده ساخته و تمرکز داده شده بود، داشتند. چنانچه اردوی نمره دوم نیز از طرف قندهار تحت

(۱) این هم قابل ملاحظه است که اردوی انگلیس تحت قوماندۀ همان شخص

با افغانستان تعرض کرد که چند روز قبل از طرف حکومت برطانیه بعیث سفیر بسدر بار

امیر شیرعلیخان معرفی شده بود ( مؤلف ) .

قیادت جنرال ستیوارت واردوی ندره سوم از طرف کرم تحت فرماندهی جنرال رابرتس  
 درایت مشهور « بخاک افغانستان تجاوز نموده علی الترتیب موافق سوق المیهنی را  
 بدون جنگ (در اثر پیغام امیر) اشغال کردند لیکن آنها نیز جرئت پیشقدمی  
 فوری را نکرده، منتظر معلوم شدن نتایج اقدامات سیاسی خویش بودند در همین  
 بین بود که واقعه مرگ امیر شیرعلیخان بجان آمد و شهزاده محمد یعقوبخان از شنیدن  
 آن در کابل اعلان پادشاهی کرد، (ربیع الثانی ۱۲۹۶ - ۵ ق اپریل ۱۸۷۹ ع) اما  
 در مزار شریف بنا به تحریک ملسکه (مادر ولیعهد) و وزراء و سرداران بفرمانده امیر  
 شیرعلیخان خواهر ولیعهد را که بنام صابو جان ملقب به آغا جان و ۱۰ ساله بود جانشین پدر اعلان کردند  
 چون قبل از مرگ امیر شهزاده محمد ابراهیم خان بعیت سردار احمد علیخان بن شهزاده محمد علیخان  
 مرحوم و نواسه امیر شیرعلیخان در موقع مرخصی امیر از مزار فرار و برای اشغال  
 سلطنت به تخته پل جهت متفق ساختن عسکر بخود عزیمت کرده بودند ولی عسکر ایشان  
 را در قلعه جنگی را نداده و ضعیف باور بخود گرفته بود مستوفی حبیب الله خان که صدر اعظم  
 بود، بمشوره سردار نیک محمد خان و سردار محمد هاشم خان برادران امیر جان دختر امیر را  
 با خود برداشته به عسکر گاه رفت ولی عساکر از شناختن خواهر ولیعهد ابا و زیده  
 در وازه ها را نکشودند و چون همه ملت از حق تلفی که در باره شهزاده محمد یعقوب  
 خان شده بود آگاه و متأثر بودند، اصرار کردند که سلطنت از شهزاده محمد یعقوبخان  
 است و همان بود که وزراء و سرداران مجبور شدند محمد موسی خان پسر امیر محمد یعقوب  
 خان را بنام ولیعهد بشناسند و باین قسم عسکر رام شده در وازه ها را کشودند و بحران  
 رفع شد اما شهزاده محمد ابراهیم خان بعیت احمد علیخان که از عساکر مزار مایوس شد  
 بعد از شنیدن خبر مرگ امیر شیرعلیخان بلافاصله عوض باز گشت بمزار جانب کابل حرکت  
 کرد تا سلطنت کابل را از امیر محمد یعقوب خان باز ستاند - ولی امیر محمد یعقوب  
 که قبلاً از مرگ پدر شنیده و اعلان سلطنت کرده بود پرسیدن ایشان در هزاره جات  
 امر توقیف ایشان را صادر کرد و مجبوراً بغزنی برده شدند و تا چندی مجبوس بود بعد  
 کردیدند و باینقسم مساعی شهزاده محمد ابراهیم خان چه در مزار و چه در کابل برای  
 اشغال سلطنت تا کام ماند و سلطنت امیر محمد یعقوب خان مسلم گشت حتی هرات نیز  
 بطور غیر مستقیم باو ملحق گردید با این تفصیل: بعد از فرار امیر شیرعلی خان  
 بطرف مزار شریف و تجاوز انگلیس به افغانستان و قتیکه این خبرها به گوش شهزاده  
 محمد ایوب خان که جوان غیوری بود رسید، تحمل نتوانسته از حکومت ایران اجازه  
 مراجعت به افغانستان خواست و حکومت ایران که شاید باز بی میل نبود بک نفر سردار  
 افغان طرفدار خودش (بزعم خود ایرانی ها) هرات را در دست داشته باشد، باو اجازه  
 حرکت داد و شهزاده موسوف بهرات آمده و بدیانتی گزی سردار محمد یوسف خان حاکم  
 سابق پشت رود بدون جنگ هرات را از محمد خان نائب الحکومه و حسین علیخان سپه سالار  
 امیر شیرعلیخان تسلیم گرفت و عریضه به پدر نوشته از گذشته عفو خواست و خدمات خویش را  
 به پدر عرضه کرد و عریضه را از طریق مینه هزار فرستاد اما پیش از رسیدن عریضه  
 موسوف امیر شیرعلیخان در گذشت و قاصد او خبر مرگ امیر را باز آورد و محمد

ایوب خان که آرزوی قلبی اش بحق رسیدن برادر بزرگش بود در هرات پادشاهی امیر محمد یعقوب خان را اعلام کرد (که تا حال اعلان موصوف در جامع هرات بسنگ منقور است) و باین قسم وفاداری خود را به برادر و بی ادعائی خویشتن را (که برای سلطنت لائق تر و شایسته تر بود) ابر از داد.

چنانچه دیده میشود این دفعه لشکر کشی انگلیس نسبت به دفعه اول بزرگتر و از سه معبر مهم شرقی افغانستان که خود این معابر مطمح نظر شان بود بصورت موازی صورت گرفته و با تانی بیش می آمدند و چون نقشه معینی برای انتزاع قندهار و معابر سه گانه فوق الذکر بولان، کرم و خیبر داشتند، در سرحدات قندهار و سمت جنوبی و جلال آباد توقف ورزیدند. لاردرلین فرمان فرمای هندوستان که این لشکر کشی به تجویز او بعمل آمده بود، افتخار داشت که از سر نوشت ناکوار قشون اعزامی لاردر آکلیند تجیر به ها گرفته و اینک آبروی از دست رفته اردوی (مکسواتن) و (الفنستین) و (سبل) را بدرجه (چمبرلین) و (سینوارت) و (رابرتس) مسترد خواهد نمود. غافل از اینکه گفته اند: در برکت گل دوباره کی آرد کلاب را ۱۴۰۰...

## فصل سی و ششم

### پادشاهی امیر محمد یعقوب خان

امیر محمد یعقوب خان که بعد از ششیدن فوت پدر، در ماه ربیع الثانی ۱۲۹۶ هـ ق (اپریل ۱۸۷۹ ع) در کابل اعلان سلطنت کرد، حبس و مشقت طولانی معنویات و نیروی روحی او را کاملاً در هم شکست و چریش را سلب و او را شخص جبون و بی روحی بار آورده بود، بنابراین جلوسش برای مملکت واقعه نامیمونی بود که با عقد معاهده نشکین گندمک و از دست رفتن دره فوشنگ و کوزک و سیالکوت و کرم و حوالی خیبر آغاز و با شورش ملی دوم و مارش ثانی انگلیس بسکابل خاتمه یافت و نام او را برای همیشه در مقابل تاریخ افغانستان سیاه و پیش پیشی های امیر شیرعلیقان را در حق او صحیح ثابت کرد.

امیر جدید بمجرد جلوس از پادشاهی خود به دولت انگلیس و هم بدولت روس اطلاع و پابندی خود را به قرارداد هائیکه در وقت پدرش انعقاد یافته بود اظهار و از دوستی خویش به مملکتین اطمینان داد. انگلیس ها در اثر گرفتن این مکتوب و فساد و تحت ریاست منشی بختیار هندی روانه کابل نمودند تا شرایط انگلیز را جهت عقب کشیدن عساکرش به امیر حالی سازند. امیر پس از مطالعه شرایط انگلیس ها و مشوره با مشاورین خویش جهت عقد قرارداد حاضر شده و بنا به خواهش انگلیس که میخواست درین موقع بدون هیچیک جنسک و یا غلبه محض از طریق ترساندن و اغوای یک پادشاه بی کفایت و بی سیاست، لکه های شکست های متواتر خویش را (بزع خود) از دامن خویش بزاید حاضر شد که برای امضای عهدنامه به گندمک یعنی همان جائیکه ۳۶ سال قبل اردوی انگلیس در آن دوچار تباهی شده و بیرق آنها بدست غازی های افغان افتاده بود

برود تا از ورود انگلیس ها به کابل جلوگیری کرده باشد. چنانچه در اوائل جمادی الثانی ۱۲۹۶ هـ ق اواخر می ۱۸۷۹ ع بعیت داود شاه خان سیسالار و محمد نسی خان دیر و سردار نیک محمد خان و سردار محمد هاشم خان و سردار محمد طاهر خان عمو هایش بطرف مشرفی حرکت و پس از ملاقات با جنرال چمبرلین و سرلیوی کیوینتاری نماینده سیاسی انگلیس معاهده ذیل را که بنام معاهده گندمک معروف و از بدترین معاهدات است که شاهان افغان با دول خارجی بسته اند ، امضا کرد ( ۴ جمادی الثانی ۱۲۹۶ هـ ق - ۲۶ می ۱۸۷۹ ع ) :

۱ - از روز تصدیق این قرارداد بین مملکتین صلح و دوستی برقرار میشود .  
 ۲ - ولایت سیالکوت و علاقه فوشنج ( پشنگ فندهار ) تا جبل کوزک و علاقه کرم تا ابتدای جاجی و دره خیبر تا بکنار مشرفی هفت چاه و لندي کونیل ( که جدیداً انگلیس ها در آن داخل شده بودند ) به انگلیس واگذار میشود . اما واگذاری این سه علاقه ( کرم ، پشنگ و سیسی ) دائمی و قطعی نبوده از مایملک مجروسة امیر بطور قطع جدا شناخته نمیشوند بلکه مالیات شان هم بعد از وضع مصارف به امیر داده خواهد شد محض اداره و حمایت شان بانگلیس تعلق خواهد داشت ( ۱ ) و اداره باز نگه داشتن ( خیبر ) و ( مجنئی ) وظیفه افغانهاست .  
 ۳ - برای تقویت امیر و اجرای این قرارداد سالانه ۶ لک کلمدار به افغانستان پرداخت میشود .

۴ - امیر برای حسن مواصلات و بهبود تجارت را های تجارتی را اصلاح میکند و مامون نکه مبدار و ابن کار به مشوره و کمک برطانیه صورت میگیرد .  
 ۵ - سیم تلگراف را از کرم تا کابل انگلیس ها امتداد میدهند اما حفاظت آن

بذمه حکومت افغانستان خواهد بود .  
 ۶ - تجارت بین مملکتین آزاد باشد .

۷ - نماینده سیاسی انگلیس در کابل اقامت داشته و بکفر انگلیس خواهد بود که فعلاً سرلیوی کیویناری و این عهده را اشغال میکنند و در دیگر نقاط سرحدی که لازم دیده شود ، نمایندگان مسلمان تعیین خواهد شد .

۸ - امیر حفاظت جان و مال و عزت نماینده گان انگلیس را بعهده گرفته و برطانیه وعده میکنند که نماینده گان او با امور داخلی مداخله نکنند .

۹ - بعضی اشخاص مخالف امیر از قبیل سردار ولی محمد خان بن امیر دوست محمد خان که به انگلیس پناهنده شده اند و با عساکر انگلیس میباشند امیر آنها را عفو و تنخواه شان را برقرار میسازد ، جایداد این اشخاص ضبط نمیشود . و اگر به افغانستان باشند یا به هند بروند آزاد خواهند بود و امیر عفو عمومی را اعلان خواهد کرد .

۱۰ - انگلیس ها افغانستان را تغلبه نموده و در آینده جز بخواهش افغان ها بسرای دفع خصم با افغانستان داخل نخواهند گردید و همیشه کار تمام شد عقب کشیده خواهند شد .

( ۱ ) : این واگذاری موقتی در متن معاهده ذکر است اما بعد از آن انگلیس ها

مثلاً حکومت آن را هم برخلاف قرارداد دائمی قباس کردند .

۱۱- حکومت افغانستان در امور خارجی خود بدون مشورته انگلیس با دهن دیگر داخل مرادوات نخواهد شد و بدون تصویب انگلیس با دول خارج جنگ نکند نخواهد کرد. این بود معاهده که امیر محمد یعقوب خان در بدو جلوس خویش با انگلیس عقد نمود و باین قسم تمام مطالبات انگلیس را با وضع شرف شکنی قبول و از طرف خود کوچکترین ضمانتی را برای آینده پیش نهاد نکرد حتی برای تقویت حکومت خویش و دوام سلطنت در خاندان خود نیز کوششی بعمل نیاورد. در حالی که درین وقت بنا اینکه عساکر انگلیس سرحدات شرقی مملکت را عبور و مرا کزی را اشغال کرده بودند باز هم وضیعت ایشان اطمینان بخش نبوده و از عکس العمل ملت افغان که تجربه آنرا دیده بودند، خوف داشتند و اگر امیر محمد یعقوب خان این معاهده شرف شکن را نمی پذیرفت باز هم وضیعت از این بدتر نمیشد. انگلیس ها افغانستان را نه از نظر قوه مادی و نه از لحاظ سیاست طور دائم اشغال و ضمیمه خود ساخته نمیتوانستند. بهر حال علامتی عقد این معاهده تا زمان مرگ دامنگیر امیر محمد یعقوب خان بوده و خاک و تاریخ افغانستان را تا امروز جریحه دار ساخته است.

انگلیس ها بعد از گرفتن این عهدنامه جلال آباد را ترک و بهند رفتند و عساکر دیگر شان نیز از خوست و قندهار تا سرحدات جدید عقب نشینی کردند امیر بگلکابل مراجعت کرد و به امور سلطنت پرداخت چنانچه سردار شیرعلیخان قندهاری بن مهردل خان را به حکومت قندهار و سردار محمد طاهر خان عم خود را به حکومت کلات و سردار محمد یوسف خان غم دیگر خویش را به حکومت پشت رو و سردار محمد آصف خان بن سردار یحیی خان (بن سردار سلطان محمد خان مرحوم) را به حکومت لغمان و سردار محمد حسین خان عم خویش را به حکومت جلال آباد مقرر نمود.

## فصل نسی و هفتم

### شورش ملی و قتل نماینده انگلیس در کابل

در ماه رجب ۱۲۹۶ هـ ق (جون ۱۸۷۹ ع) کیوناری بحیث سفیر انگلیس وارد کابل شده در بالا حصار جای گرفت. اما بجای آنکه مطابق روح قرارداد وظیفه دیده بانی اوضاع را اجرا و صرف روابط خارجی امیر را مراقبت کند، به امور داخلی هم دست دراز کرده و روز بروز ساحه مداخله او بیشتر میشد. چنانچه اکثر روزها در میدان چارباغ دربار کرده بزرگان مملکت را از دور و نزدیک بلاقات خود میخواست و با ایشان در اطراف مسائل مختلفه مذاکره میکرد و هدایات و مدایا میداد و معاشات مقرر میکرد و در امور عسکری نیز تعلق گرفته در باره اندازه معاش و رتبه ها رأی میداد امور مالی را بدست گرفته، و در تادیبه و معطلی، گسی و زیادی تنخواه ها تصرف مینمود و گذشته از همه انگلیس های دیگری که با کیوناری بحیث منسوبین سفارتخانه از قبیل افراد ملککی و عسکری به تعداد کثیر بکابل آمده بودند بهر طرف بندی تجاوزات را گنجانده و تمام این و دسری ها به غیرت افغان های غیر تصادم میکرد و آتش کینه ایشان را دامن میزد

و بر خود گوارا کرده نمیتوانستند که اجنبی در مملکتشان حکمرانی و کامرانی کنند. بنا بر آن چشم ملت از هر طرف سر و سرداری را می جست که در زیر امر او دست خارجی هارا باردیگر از ناموس و شرف ملی کوتاه سازند. امامتسافانه که درین دفته چنان سران و سرداران که مثل دوره اول تجاوز انگلیس قیادت ملت بهیچان آمده را بنمایند، از حوادث روزگار و فترتی که مملکت به آن معنأ و مادئاً دوچار شده بود بنظر نمیرسید. پس ملت مجبور شد که بدون سر و سردار برای بجا کردن شرف ملی اقدام ورزد و شورش روز ۱۶ رمضان ۱۲۹۶ هـ ق ( اگست ۱۸۷۹ ع ) که ظاهراً از طرف عساکر ساختری کابل بمقابل داؤد شاه خان سیسالار نسبت به قلت تادیبه معاش و مطالبه ادای تمام معاش، اتفاق افتاد، در حقیقت عبارت از مظاهره شدید و سرکشاده ملی بمقابل تسلط اجنبی بوده و چون قوه حکومت مرکزی را ضعیف و مامورین آن را بی اقتدار و بی پروا و تمام اختیارات را در کف نماینده انگلیس میدانستند، بنا بر آن بصورت عکس العمل بمقابل این اوضاع غیر قابل تحمل و منافی شئون و شرف ملی باین شورش پرداختند - سیسالار که مظاهره عساکر و هیچان آن هارا دید چنانکه شایان یک سیاهی درشت و درست است، به تندى اما صادقانه جواب داد: « مطالبه شمارا بحق بجانب می دانم اما این مطالبه را از کیناری ( کینواری ) بنمائید که ضبط و ربط امور و کم و زیادى امر معاش در دست او میباشد. عساکر که درین وقت طبقات ملت هم با آنها یکجا شده بود و پیش از پیش مسئول اوضاع را می شناختند که کیست سرراست بطرف مرکز اداره کینواری که در جوار بالاحصار بود، رو آوردند. در راه تمام اهالی شهر که همه دل ریخته بودند با آنها یکجا شده به منزل کینواری یورش بردند که هیچان ملت را مشاهده کرد، عقل و هوش خود را باخته بجای شنیدن خواهش و قبول مطالبات حقه ایشان و یا اقتناع آنها به معافظین خود امر کرد تا بر مهاجمین گله باری گشند (۱) این استقبال سردان انگلیس ها که با گلوله های پولادی از جوش و هیچان مشروع ملت - که خود اسباب برافروختگی آنها را فراهم نموده بودند. پذیرائی بعمل آوردند، عنان ضبط و خود داری را از کف افغانهای غیور ربوده، بدون آنکه به گله باری بیدریغ انگلیس های محصور اعتنائی بسکند، مردانه وار بر فرس او برآمدند - کینواری که دید دیگر کار از کار گذشته و هیچان یک ملت را که در عمیق ترین و شدید ترین احساسات خود چریجه برداشته باشد، با آتش و آهن نمیتوان مغلوب ساخت، از ترس عقوبتی که غضب ملی برای او پیش بینی میکرد بدست خود قفسر خویش را آتش زد و با چشم تنگی و نعصبی که داشت نخواست که بعد از او هم خزان انبانتاش که برای تفرقه اندازی و ضعف ساختن افغانها ذخیره شده بود، جهت اتحاد و قوت ملت بصرف برسد اما جلو جوش و هیچان ملت را آتش و گله یسکی هم گرفته نمیتوانست و بی پروا به قفسر مشتعل بالا شدند و از معافظین کینواری کسانی را که زنده بدست آورده بودند از تیغ کشیدند و خود کینواری در عمارت فوقانی قفسر خود با اسناد

(۱) خاطرات این روز تاریخی و رفتار درشت و مغرورانه انگلیس ها تا امروز زبان بزبان در حافظه ملت افغان موجود بوده و بسا اشخاص که چشم دید خود را حکایت میکنند نیز موجودند ازین رو به آوردن شواهد علحده ضرورت دیده نشد.

وخزائن و بیرق انگلیس یکجا بسوخت و خاکستر شد. بوتل های شرابی که زینت و زینت مجالس سور و سرور انگلیس ها و دام فریب انگلیس پرستان بدبخت بود، بیشتر اسباب شعله فشانی این حریق تاریخی گردید!

ملت تا عصر روز این آتش بازی را تماشا میکرد. از هر زبان نام کمنازی (که تلفظ عامیانه کیوناری و تا امروز زبانزد عام است) بانعره های فتح و فیروزی و جز خوانی برمتجاوزین واجنبی پرستان شنیده می شد. از فرط غضب خانه های کسانی که به طرفداری انگلیس ها شهرت یافته بودند چون سردار ولی محمد خان بن امیر دوست محمد خان مشهور به لانی (طرفدار لارد- یعنی انگلیس) مورد حمله ملت قرار گرفته و آتش زده شد. افسوس که ملت هنوز سری نیافته بود که تحت فرمان و هدایت او باشعورانه حرکت مینمود. ظاهراً در کابل انگلیس و یا انگلیس پرستی باقی نمانده بود که ملت دل خود را بر سر او بیخ میکرد. پس از همین سبب بود که هنگام عصر هیجان ملی که دیگر روزنه برای بروز و پیشروی برای اشتعال خود نمی یافت رو به خاموشی گذاشت، از قلوب و ارواح غازیان این صدا بلند بود: کجاست اکبرها واحمدها (مقصود سردار سلطان احمد خان) نایبها و بابکر خیلها و اچکزانیها (۱) که امروز ملت بوجود شان باز احتیاج دارد! اما در بیخ که صدای ملت هیچ جوابی نیافت. زیرا انگلیزها سران ملی و اشخاص باحس و با فکر را از بین برداشته بودند. امیر محمد یعقوب خان از ترس خود را در قصر شاهی بالا حصار متحصن ساخته و ملت را بی سر گذاشته بود و متأسفانه نه امیر و نه کدام سردار دیگر در خاندان شاهی وجود داشت که با اجزاز قیادت ملی کسب افتخار مینمود. ایوب خان غیور هم در هرات بود. بهر حال یزودی جنرال را برتس (جنرال سر فریدریک رابرتس) (۲) که در کرم مشغول تأمین امن این علاقه جدید الاشغال انگلیس بود از ماجرا شنیده با قوای خویش روانه کابل شد (شوال ۱۲۹۶ هـ ق ستمبر ۱۸۷۹ ع) و سردار ولی محمد خان لانی که از کابل فرار کرده بود، و هوای یاد شاهی در سر داشت در خوشی لوگر از او استقبال نمود و از واقعات کابل و بی کفایتی امیر محمد یعقوب خان باو اطلاع داد.

امیر محمد یعقوب خان که از رفتن ولی محمد خان و نزدیک شدن قوای لانی انگلیس شنید، بخوف افتاد که مبادا به غلط به عنوانی با مجاهدین ملی در نزد انگلیس ها متهم شود. پس بصورت فوری چند نفر از اشخاص معتمد چون مستوفی حبیب الله خان وردک و داود شاه خان سیمتالار و ملاشاد محمد خان کتیب خیل وزیر خارجه را برای معذرت خواهی نزد انگلیسها فرستاد و پیام داد که همانجا توقف نکنند تا قضیه قتل کیوناری تحقیق و حاصلین آن مجازات شوند. بعد از رفتن این هیئت چون جواب فوری و اطمینان بخش از طرف انگلیس ها ظاهر نشد، طبع و سواستی امیر دیگر تحمل نتوانسته، خود نیز برای طلب عفو از گناهی

(۱) بابکر خیل مراد از محمد شاه خان بابکر خیل و اچکزانیها مراد از عبدالله خان اچکزانی نایب مراد از نایب امین الله خان لوگری مجاهدین درجه اول در شورش ملی اول (مقتدر شاه شجاع).

(۲) که در نزد مردم کابل بنام (رأیت کابل) مشهور است.



که خوشبختانه یا بد بختانه قطعاً در آن دخلی نداشت به اردو گاه انگلیس رفت و ملت مجاهد را به مرحمت انگلیس های انتقام جو گذاشت . اما انگلیس ها که بالاخره به عدم محویت و بی کفایتی او پی برده بودند و یقین داشتند که دیگر برقرار داشتن او بر تخت افغانستان مشکل و از وجودش فائده هم متصور نیست او را نظربند ساختند و خود عازم کابل شدند .

ملت از پیشقدمی قشون انگلیس شنیده در عالم بی ساری و بی وسيله گی محض بنام جهاد و دفاع از خاک مقدس و شرف ملی بیرون های - فیدرو سرخ ترتیب داده باسلاحی که از خود داشتند و بسیاری با بیل و تبر و شمشیر و خنجر بطرف چار آسیاب به استقبال فوای اجنبی شتافتند زنها در دهات چار آسیاب و چهل ستون از سر بام ها ، با کوزه و تگاره و دیگر ظروف برسپاه انگلیس که از کوچه ها و کوچه باغ های گذشته حمله میکردند و در جهاد دینی و ملی سهم میکرد رفتند ( ۱ ) اما چون سپاه ملی بی ساری ترتیب و فاقد اسلحه و سامان جنگ بود ، و در مقابل شان يك لشکر منظم و بزرگ با سلاح جدید بدون رعایت پاتوپ و تفنگ بران ها کله باری مینمود ، پس از آنکه بسیاری از کلوله تفنگ و توپ و گریچ و شمشیر بگاک هلاکت افتاده بدرجه شهادت رسیدند ، انتظام شان از بین رفت و فوای انگلیس در ضمن کشت و خون ده بده و فریه به فریه بگاکل رسیدند اما در اینجا مجاهدین کوهستان سرگردگی جنرال محمد جان خان وردک که بعدها ملقب به محمد جان خان غازی شد و قبلاً با امر امیر محمد یعقوب خان مشغول سرکوبی لشکر از کوهستان بود از ماجرا شنیده خود را بکابل رسانیدند و لوه آسمانی واقع غرب کابل را مرکز خود قرار دادند و انگلیس ها به کوه شیر دروازه که در سمت جنوب کابل واقع است سنگر گرفتند و جنگ های سخت بین شان رخ داد تا اینکه قورخانه مختصر قشون ملی تمام شد و بسیاری از مجاهدین کشته شدند . و محمد جان خان برای جمع آوری فوای تازه بطرف وردک حرکت کرد . انگلیس ها که از رفتن نوشیندند سعی کردند او را دستگیر نمایند و یا مانع شوند . در کوه قور و غوغ واقع دامنه غربی دند چار دهی نزدیک قلعه قاضی جنگ شدیدی بین قشون تعقیبی انگلیس و همراهان محمد جان خان رخ داد در نتیجه انگلیسها شکست خوردند و محمد جان خان موفق شد که به وردک داخل شده و اهالی را برای جهاد دعوت نماید .

از طرف دیگر سپاه انگلیس تحت سرگردگی جنرال سیتوارت مشتمل به نه هزار نفر قندهار وارد شده و شیر علیخان حاکم قندهار از ایشان استقبال نمود و بدون جنگ شهر را بایشان تسلیم کرد و انگلیس ها نیز بیاس این خدمت نامبرده را از طرف خود نائب المحکومه قندهار شناختند بلکه چون درین وقت فکر انتزاع قندهار را داشتند و میخواستند تمام ولایت قندهار برای همیشه از افغانستان جدا و بصورت يك ریاست علیجده مربوط بلوچستان تحت اثر انگلیس تشکیل شود و عسکر انگلیس طور دائم در آن اقامت اختیار نمایند شیر علیخان را

( ۱ ) این قصبه را علاوه از اینسکه با اشخاص از چشم دید خود حکایت میکنند بنده از بان مادر کلان خودم که از جمله این ( اده غازی ها ) بوده است و در قریه چهل ستون اقامت داشت شنیده ام .

والی قندهار لقب دادند و با او معاهده بستند (۱) در همین وقت يك دسته عسکر ديگر انگلیس مشتمل برشش و نیم هزار نفر ديگر از دره خیبر تحت اثر جنرال « برایت » جانب جلال باد پیشقدمی کرد.

## فصل سی و هشتم

### خلم امیر محمد یعقوب خان و جنگ های کابل

فوای انگلیس که بقرار شرح فوق به قندهار رسید ، پس از شنیدن واقعات اخیر جانب کابل حرکت کرد اما در شاه جری پادسته های فشون ملی که از هر گوشه و کنار برای جهاد کمر بسته بودند مواجه گردید و مخصوصاً صاحب جان خان بن میر احمد خان تره کی با یکصد و نود و دو تن دایران بچنان شجاعت به فشون منظم انگلیس حمله کردند که همه شهید گشتند و فوای انگلیس هم که این جانبازی را مشاهده کرد ، مجبور شد جانب قندهار مراجعت کند . در کابل انگلیس ها از ترس همچنان ملی بشهر داخل نشده در جوار تپه مرانچان عسکر خود را امر توقف دادند و به امیر محمد یعقوب خان پیغام فرستادند که پس فردا در بالا حصار يك مجلس میشود باید به عیت و ایمنی خود در آن جا حاضر باشد . امیر محمد یعقوب خان که از کوائف اطلاع نداشت و می ترسید مبادا او را به مات تسلیم کنند . در جواب این پیغام خطاستعفای خویش و پسر خود را از سلطنت افغانستان ارسال و متعاقباً خود با پسر خویش در عسکر گناه انگلیس داخل شده و پناهنده گردید و انگلیس ها او را تحت توقیف گرفته و خود به چپاونی شیر پور نقل مکان نمودند حال آنکه انگلیس ها چنان قصدی در باره امیر محمد یعقوب خان نداشتند بلکه میخواهستند بحضور او جهت انتقام قتل کبوتری بالاحصاری را خراب کنند (۲) چنانچه برای این مقصد اعلانی در شهر نشرو مردم را برای تخلیه بالاحصار فقط دو روز مهلت داده بودند چون درین وقت قسمت مهم خانه های شهر متصل بالاحصار که محله شاهی بود وقوع داشت درین مهلت کوتاه و جا برانه اهالی اسباب و سامان خود را خارج نتوانستند بمجرد یوره شدن مهلت ، فوای انگلیس بدون مراعات جان و مال ملت بنای خراب کردن این آبادی تاریخی و قدیم و قیمتمدار افغانستان را گذاشتند و این مولد و پرورشگاه شاهان و مرکز اداره افتخارات ملی را محض بنام اینسکه فوای استیلا کشنده انگلیس در آنجا دوچار تباهی شده بود با خاک یکسان نمودند که تا سال ۱۳۱۱ هـ ش (۱۳۴۹ م) یعنی در مدت ۵۳ سال بحالت خاک توده باقی مانده ، لانه حشرات و حیوانات و آشیانه امراض و فلاکت بود ، تا اینکه اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی محصل استقلال افغانستان در زمان سلطنت خود برای رفع این لکه بدنامی

(۱) سرحدات هند - اثر کسلن هالدک صفحه ۱ - ۴۰

(۲) حال آنکه بقرار متن معاهده کسندمک حفاظت نماینده انگلیس در کابل بر ذمه حکومت افغانستان نبود و تنها حفظ جان نماینده گان مقیم قندهار و هرات را امیر محمد یعقوب خان بدمه گرفته بود .

و ترمیم این جراحت ملی تصمیم گرفته و اقدام فرموده و آن را سراز نو آباد و بر فراز تپه بزرگ آن بنای مکتب حریره را که کانون شرف و عسکریت امروز و فردای افغانستان بشمار میرود . گذاشتند .

در ماه ذی حجه ۱۲۹۶ هـ ق ( اواخر ۱۸۷۹ ع ) امیر محمد یعقوب خان با خاندان و منسوبینش به هند اعزام و در دیره دون چسای داده شدند که تا وقت مرگ خود در سال ۱۹۲۵ ( ۱۳۴۴ هـ ق ) در آن جا بسر میبرد و سالانه ۵۰ هزار کمدار معاش دریافت میکرد .

درین موقع انگلیس ها که نفوذ خود را در کابل قائم کرده بودند ، دست به قتل مجاهدین دراز نموده و بنام خون خواهی کبیوناری اکثریت ( فوج اردل ) را از تبغ کشیدند و یکدسته خائنین که موقع را برای پیشرفت خود مساعد دیدند افغانهای وطنخواه را بنام ( مجاهدین ) با انگلیس ها معرفی میکردند و چند پولی ( یعنی پنجاه روپیه برای فی نفر ) دریافت میشوندند باینقسم عده کثیری از وطنخواهان شربت شهادت نوشیدند که جنرال خسرو خان کافر و محمد اسلم خان کوتوال و سلطان عزیز خان بن نواب محمد زمان خان غازی دران جمله میباشد (۱) اما درین میان ملت هنوز از اقدامات خود صرف نظر نکرده بلکه در هر گوشه و کنار مملکت تپه و جمع آوری داشتند چنانچه جنرال محمد جان خان وردک در علاقه بین کابل و غزنی و ملا دین محمد معروف به ملا مشك عالم اندری و ملا عبدالغفور انگری در علاقه بین غزنی و قندهار و وطنخواهان قندهاری در زمینداور و ملیبون کوهستانی در کوهستان به تدارک مشغول بودند و ملا مشك عالم بتاریخ ۲۲ دسامبر ۱۸۷۹ ( اواخر ۱۲۹۶ هـ ق ) امر جهاد صادر و به طرف غزنی حرکت کرد (۲) و محمد جان خان وردک نیز در غزنی با او یکجا شده مردمان وردک ، نرک ، سلیمان خیل ، وزیری ، جدران ، خواجک تاجیک مثل سبل در کابل ایشان برای نجات خاک مقدس وطن و جهاد با کفار متجاوز پیوستند و در ماه محرم ۱۳۹۷ هـ ق ( دسامبر ۱۸۷۹ ع ) این قوه انبوه ملی وارد شیخ آباد گردید .

جنرال رابرتس که امور تالی کابل را با انگلیسها مکرر گرفته بود ، نصف قوای خویش را بسر کردگی ( مسکفرین ) و سردار محمد حسن خان بن امیر کبیر که او هم چون سردار ولی محمد خان از هواخواهان انگلیسها ( و قاتل برادران عینی خود در وقت امیر شبر علیخان ) بود و این قوه قبلا در کاریز میر به مقابل مجاهدین کوهستان تمرکز داده شده بودند جانب دوده مست اعزام نمود تا از آنطرف سد راه غازیان گردند و حصه دیگر را به ریاست جنرال ( بیسکر ) و سردار عبدالله خان پسر سردار سلطان احمد خان مرحوم که او هم به خلاف پدر مجاهد خود متأسفانه از مخلصین انگلیسها شده بود جانب چار آسیاب برای مقابله مجاهدین ملی فرستاد تا از یپلموی دیگر جناح مجاهدین را مورد حمله قرار دهد و خود با قوای باقیمانده و جنرال ( هلمس ) در مرکز فرار گرفته پس از استحکام دادن

(۱) بیاد کار این شهدا امیر عبدالرحمن خان مرحوم در جوار چمن شیر پور آبدۀ ساخته است که تا حال موجود میباشد .

(۲) سرحدات هند اثر کرنیل هالدک صفحه ۱-۴۰

کوه های شیردروازه و آسمانی ( که برشهر کابل حکمت دارند) برای تلافی سپاه ملی جانب قلعه قاضی حرکت کرد .

محمد جاخان باعسا کر خود جنرال را برتس رادرقلعه قاضی شکست داده سپاه او را طوری تپاه ساخت که خود جنرال را برتس باچهل سوار از راه فرار داخل دهزننگ شده هر قدر انتظار کشید ازدودسته دیگرمبرایش امداد نرسید زیرا قوای اعزامی کاربزمیر نیز با مجاهدین یغمان وفرغه مقابل شده شکست خورده بودند و بفاصله کمی بحالت فرار در دهزننگ داخل گشتند . قبل از رسیدن این عسکر شکستی وصیعت جنرال را برتس بحرانی برد و مجاهدین از هر طرف آن را محصور ساخته ومیخواستند همه را از تبسغ بسکشند اما بد بختانه درین وقت سردار ولی محمد خان لانی که از طرف انگلیس ها بحکومت مزار شریف تمین ودر همین موقع همراه بارخانه خود و ۲۰۰ سوار هر کابخریش در دهزننگ آمادگی حرکت را داشت با امداد را برتس رسیده او را حمایت کرد والا درین دفعه نیز مثل واقعه سال ۱۲۵۸ هـ ق ( ۱۸۴۱ ع ) از دوی انگلیس بسکلی مجرمیشد ودوباره بخورد راجع نمیتوانستند . اما این پیش آمدواعتناقیبا رسیدن دیگرقوای شکستی به را برتس موقع داد تاخورد رازنده به چهاونی شیرپور بسکشد لیکن مردم که طرفداری سردار ولی محمد خان را از انگلیس هاشاهده کردند بر او شوریدند وسامان سفر او را تراج کردند حتی خود نفری میریتی او هم با ملیون بسکجا شده سردار موسوف را تنها گذاشتند که بمعیت را برتس به چهاونی انگلیس ید برد . دسته سوم عساکر انگلیس در آب باژک چهار آسیاب با سپاه ملی تصادف کرده آنها نیز همزیمت خور دند وبصورت شکست پس نشسته ودر شیرپور داخل شدند وباین صورت تمام عساکر انگلیس بحال فرار در چهاونی پناهنده گردیدند و با مقابل قشون مجاهدین از هر طرف به شهر رسیده ومردم اطراف شهرهم از هر سو بانها ملحق شده ومردمان فرام شرقی کابل یعنی ترمه خیل در تپه مونجان منگیز کرفتند وعسکر انگلیس را حین عقب نشینی از عقب مورد حمله فرار دادند درحالی که مجاهدین لوگر حصص جنوبی شهر را ملزم ساختند وقلعه موسوم به تخت شاه شاهان که به شهر حاکم است تصرف کردند قوای باقی مانده لشکر ملی تحت اثر ملا مشك عام که عقب مانده بود ند از راه ( تپه ) به واصل آباد جنگلاک رسیده به قوای محمدجان خان که قبلا به تعقیب انگلیس ها به خوالی شهر رسیده بودند پیوستند . باین ترتیب شهر کابل بسکلی از طرف مجاهدین محاصره شد انگلیس ها که برای مقابله با مجاهدین از چهاونی خارج شده بودند پس از مقابله مختصر مقاومت نتوانسته دو باره به فقله داخل شدند در طرف يك روز وضعیت انگلیس ها در برابر هیجان ملتزارو زیون گردید . فردای این روز محمد عثمان خان صافی با مردم تسکو و نجزو رسیده دلیرانه بسکوه آسمانی که هنوز در تصرف انگلیس ها بود برآمدند و آن راقهرا متصرف شدند وانگلیس هدنی را که در قلعه این کوه مدافعه میسکر دند از تبسغ کشیدند ولی روز بعد با از انگلیس ها از فقله خارج و بطرف شهر حمله نموده محمد عثمان خان با بسیاری ازغازی هاشهید شدند و کوه بازیه تصرف انگلیس ها در آمد مردم شهر کابل که بار دیگرمشهر را تحت تهدید قوای اجنبی دیدند آنها نیز از داخل

شروع به فعالیت کرده، در کوچه های دسته ها ترتیب دادند و برای سهم گرفتن در جنگ ملی حاضر شدند حتی زنان سالخورده کابل نیز درین روز در جنگ شرکت ورزیدند چنانچه بعضی مجروح و برخی شهید شدند (۱) روی هم رفته چنان یک جنگ ملی در کابل آغاز یافت که در آن هر فرد خود را مسئول مبارزه با قوای اجنبی و اجنبی برستان میدانست و با وسائلی که از خود داشت و از طریق که برایش ممکن و آن را صلاح می پنداشت اقدام میکرد. جوانان عملاً در جنگ شرکت و از هر طرف، به مجاهدین می پیوستند و بر مردان برای مجاهدین آرزو فرموده را در کوه ها و پشت سنگرها حمل میشوند و زنان در خانه ها به تهیه خوراکی می پرداختند.

درین وقت آوازه حرکت غلام حیدر خان چرخنی با مجاهدین چرخ و خروار نیز به کابل رسیده و محمدجان خان وردیک که در قلاع چاردهی مرکز گرفته بود، با قوای خویش بشهر هجوم آورد و متفقاً انگلیس ها را از کوه پائین کرده دو باره در شیرپور محصور ساختند. سرهمن روز غلام حیدر خان چرخنی نیز به شهر رسیده در بالا حصار مرکز گرفت و انگلیس ها بدور خود در شیرپور سیم خاردار کشیده منتظر مرگ نشسته، غازی ها خانه ها خائن ملت چین سردار ولی محمد خان لاتی و سردار محمد حسن خان راتاراج کردند. خلاصه از اول محرم تا نهم این ماه ۱۶ دسمبر تا ۲۳- آن «۱۸۷۹ ع» هزارها نفر انگلیس گشته و اسیر شده بودند. مجاهدین قرار داده بودند که بتاريخ دهم محرم (۲۴ دسمبر) ملانند واقعه سال ۱۲۵۸ هـ ق (۱۸۴۱ ع) بر انگلیسها هجوم عمومی بکنند اما انگلیس ها که در عین گرفتاری و دست پدچگی با زهم از سیاست تفرقه اندازی که شعار شان است غافل بوده بین سران ملی اتفاق افکند پاجا خان و محمد شاه خان سرخابی را طرفدار خود ساختند و طوریکه مشهور است به لطف الخلیل این اشخاص را فریب داده ۶۰ هزار کله دار پایشان وعده کردند اما در آخر کار که ایشان بهرام آنها رفتار نمودند و در موقع چله عوامی قوای تحت اثر خویش را عمداً شکست داده در لشکر ملی موقع یورش بر چهارونی انگلیس شکست انداختند، صندوقی که روی آن طلا و بافی سنگ چل و تیکر بود به آنها تسلیم داده شد و با بنقش یکبار دیگر نیز در عین فریب دادن خیانت هم ورزیدند... و اگر این بدبختی رخ نمیداد شك نیست که اردوی انگلیس مثل سال ۱۱۵۸ هـ ق (۱۸۴۱ ع) بسکلی درین روز تاریخی تباہ میشد.

این دو نفر که تا اینوقت در زمره غازی ها و مجاهدین محسوب میشدند از این پس ملت آنها را بنام خائن وطن خطاب کرد (۲) و تا امروز در خا طره عوام نام و کار

(۱) سراج التواریخ جلد دوم صفحه ۲۵۸ -

(۲) اینسکه بعضی ها این خیانت را به محمدجان خان غازی نسبت میدهند شاید از روی تبعیض لفظی یا نام محمد شاه خان سرخابی و بیشتر از اثر پروپاگاند خود انگلیسها باشد که میخواهند این مجاهد حقیقی را بدنام سازند و چون آن غازی نامدار بزودی بعد از این واقعه مانند سایر مجاهدین ملی از صحنه خارج شدند بنابراین این اتهام ناحق و ظالمانه بدرستی موقع تردید نیافت والا محمدجان خان را باید در قطار محمد شاه خان با سکر خیل و امین الله خان لوگری و عبدالله خان اچکزائی از مجاهدین صحیح ملی دانست.

ننگین آنها که حزنیات آن یوره معلوم نیست وشکی نمیتوان کرد که سائق آن بیشتر حس انانیت شخصی بهقابل دیگر سران ملی بوده است باقی ومحفوظ است . خلاصه طوریکه اشاره شد این دونفر در روز موعود که بایست هجوم عمومی برچهاونی انگلیس بعمل می آمد ، عسکر خود را عمدآشکست داده ، باینصورت بلان مجاهدین را برهم زدند وانگلیس هادر حال ضعف و بیچارگی از این شکست قصدی وغیر منتظر که تمام انتظامات قشون ملی را بهم زد ، استفاده گرفته کوه های حا که را دوباره اشغال نمودند وموقعیت خود را تحکیم نموده برغازیان وتام اهالی شهر بیدریغ به گله باری ماشروع کردند تا دیگر کسی رامجال برآمدن از خانه واجتماع در کوچه های شهر بناشد انگلیس ها که باینقسم باخدهه وفریب مجاهدین را پراکنده ویاشان وبی سر ساختند واز شهر خارج نمودند . فوری بنای سرك سازی رادر شهر گذاشته وباین بهانه بساخانه ها وكوچه هارا که مرکز اجتماع وخفا گاه مجاهدین شده میتوانست ، امر تخریب وعده زیادی رای خانمان ساختند وسردار ولی محمدخان لانی را که مردم خانه اش را تاراج کرده بودند ، والی شهر قراردادند ، واز طرف دیگر کرنیل ولی الله را که قبلاً برای تولید نفاق بین هزاره وتاجک بغزنی اعزام کرده بودند تا بین پیروان مجاهدین ملی یعنی ملامشک عالم ومحمد جان خان وردک نفاق تولید کنند ، درین وقت تا اندازه به این مقصد نایاک خود کامیاب شده واوضاع هیجان آوری دران منطقه که که مرکز قوه مجاهدین بوده مشاهده میشد وبیقراری دران قسمت سبب میگردد تا مردمانی که نظر به دعوت سران ملی بسکابل آمده واکنون در خارج شهر مشغول آمادگی بودند ، دوباره به خانه های خویش مراجعت کنند وسران ملی تنها بمانند .

## فصل سی و نهم

### ظهور امیر عبدالرحمن خان

در چنین حال بود که بالاخره مملکت سروسرداری پیدا کرد . این سرعبارت از سردار عبدالرحمن خان بن امیر محمد افضل خان بود که در تاشکند بسر می برد وما تفصیل زندگی او را طور مختصر قبلاً درج کرده ایم سردار عبدالرحمن خان که شخص هوشیار ودلبیری بوده ویش ازین هم در زمان سلطنت امیر شیرعلیخان نظر به شجاعت وتدبیر او بدر وعومیش سلطنت را اشغال کرده ودر سلطنت دوم امیر شیرعلیخان نظر به موافقه روس وانگلیس به اومجال کار روائی داده نشده بود ، وقتیکه از اوضاع پر آشوب افغانستان شنید بحکومت روس نسبت برها نسی خود برای رفتن بسا فغانستان مراجعه کرد حکومت روسی قبلاً در زمانیکه مسائل سیاسی در اروپا بین او وانگلیس در قسمت رومانیه وعثمانی بحرانی شده بود یکبار برای مظاهره قوت بهقابل مظاهره عسکری انگلیس ها در کنار رود سند سردار عبدالرحمن خان رادر نظر گرفته ۱۲ هزار عسکر در تاشکند تهیه کرده بود وطوریکه دیدیم غرض شان بیش ازیک منوره سیاسی چیزی نبود . چنانچه همینکه اوضاع در اروپا اصلاح شد وهم در عسکر مزبور در تاشکند مرض شیوع یافت ، امر تجزیه ومرخصی عسکرا داده وسردار عبدالرحمن خان راهم جواب گفتند که دولت روس نظر به اوضاع وقت از

عزم خود ( عزمیکه نسکرده بودند ) صرف نظر کرده است (۱)  
 اما درین موقع که سردار عبدالرحمن خان برای آغاز اقدامات در افغانستان اجازه  
 خواست ، وضعیت شکل دیگری داشته و حکومت روس که در مقابل امیر شیرعلیخان به دولت  
 انگلیس تعهد جلو گیری از مداخله مخالفین پادشاه مذکور را کرده بود ، با از بین رفتن  
 سلطنت امیر موصوف بسبب تجاوز خود انگلیس ها خود را از این تعهد سبکدوش میافت  
 و بر علاوه دست گذاری انگلیس بر افغانستان و بهم زدن منطقه بیطرف از جانب انگلیس  
 دولت زار را حق میداد تا او هم در قسمت های که نزدیک خاک خودش باشد ، بمصلحت خود  
 داخل اقدامات شده لافل حکمرا نان طرفدار خویش را در آن مملکت نصب نماید (۲)  
 همان بود که این پیشنهاد سردار عبدالرحمن خان طرف دلچسپی دولت روس قرار گرفته باو  
 موقع دادند تا دوباره به افغانستان داخل و در صفحات شمالی افغانستان حکومتی برای خود  
 تشکیل نماید . تا باینصورت انگلیس ها ملتفت شوند که روس اجازه نخواهد داد که در شمال  
 هندو کش نفوذ انگلیس قائم باشد .

سردار عبدالرحمن خان که با اجازه حکومت روس از تاشکند حرکت کرد . از راه شهر  
 سبز بخارا در حالیکه پادشاه بخارا برای گرفتار ساختن او اوامری هم صادر کرده بود ،  
 در علاقه بدخشان داخل خاک افغانستان گردید . اما قبل از عزیمت خود سردار محمد سرور خان  
 و محمد اسحاق خان پسران امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالقدوس خان بن سردار سلطان  
 محمد خان مرحوم را که اخیراً از کابل بعد از استیلائی انگلیس فرار و به آنها پیوسته  
 بود ، از راه دیگر طور خفیه به بلخ اعزام کرده بود تا مردم مزار شریف و مربوطات آن را  
 طرفدار او ساخته و برخلاف حکام کابل برانگیزند .

و قتیکه سردار عبدالرحمن خان بخاک افغانستان داخل گشت ، حکمرانی بدخشان بدست  
 شهزاده حسن بن میرشاه ( برادر میرجهاندارشاه ) که درین وقت در فیض آباد اقامت داشت  
 و میر محمد عمر در رستاق ، و میر بابا بیگ در کشم بوده و میر سلطان مراد در قطن حکومت  
 داشت و سه نفر اول الذکر بدخشان را علی السویه بین خود تقسیم کرده بودند . سردار  
 عبدالرحمن خان که علی الرغم ممانعت امیر بخارا از طریق بیراهه از رود جیحون گذشت  
 مستقیماً وارد رستاق شده و مردم را به جهاد بمقابل اجنبی تشویق داد . شهزاده حسن حکمران  
 فیض آباد این اقدامات او را در علاقه خود نپذیرفته و چون در برابر نفوذ سردار موصوف  
 که از سابق دران علاقه داشت ، مقاومت هم نمیتوانست مجبوراً بدخشان را ترک و جانب  
 کشمیر که حکمران آنجا از منسوبین او بود ، حرکت کرد و سردار عبدالرحمن خان اقتدار  
 آن ولارا بسکف گرفته بزودی علاقه بدخشان را مطیع خود ساخت - لیکن  
 میر سلطان مراد والی قطن با او موافقه ننموده گفت که تو ان مقابله با دولت

(۱) : سرحدات هند ، اثر کرنیل هالدک دیوک آف آر جیل ، قضیه افغانستان .

(۲) : سراج التواریخ جلد دوم صفحه ۳۶۰ و ما بعد . تفصیلات بود و باش و سپس حرکت  
 سردار عبدالرحمن خان از تاشکند و آمدنش به بدخشان در سراج التواریخ و تاج التواریخ  
 مفصل درج است .

انگلیس را در خود نمی بیند. لاجرم سردار عبدالرحمن خان مکانی بی بنام مردم بلخ و مزار نوشته از مقصد خود برای نجات وطن از دست اجنبی به آنها حالی و از مسافرت میرسلطان مراد برای پیوستن بایشان و انمود کسبرد وهم به سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحاق خان و سردار عبدالقدوس خان که قبلاً به بلخ رسیده بودند پیغام فرستاد تا فوری داخل اقدامات شوند اما متأسفانه اقدامات این اشخاص بی نتیجه مانده سردار محمد سرور خان در شیرخان از طرف کماشتگان جنرال غلام حیدر خان وردک که ادعای مخصوص برای خود داشت، بقتل رسیده و دونفر دیگر جانب میمنه رفته و چون در آن جا هم کامیاب نشدند میخواستند بهرات بروند که سردار عبدالرحمن خان بایشان امر مراجعت داد.

درین ضمن بود که مکتوب «گرفتن» ما مور سیاسی انگلیس منیم کابل بدست با بوجان ملازم همشیره سردار عبدالرحمن خان ملقب به شاه با بو که خانم سردار محمد عزیز خان بن امیر محمد اعظم خان و در کابل اقامت داشت، به سردار موصوف رسید که در مکتوب مذکور از مقصد به آمدن او به بدخشان استفسار کرده بود.

حقیقت اینست که انگلیس ها با آنکه مجاهدین را به حمله و فریب طوریکه دیدیم از کابل خارج ساختند اما بزعم موفق به تجاوز ساختن همچنان ملت نشده و همیشه در اضطراب و گوش به آواز بودند و بنا بر آن از خدا میخواستند تا شخصی که ملت افغان به یاد شاهی او قانع شود پیدا کنند و سلطنت را باو تسلیم و خرد مملکت را تخلیه نمایند برای این کار ظاهراً دونفر موجود بود یکی سردار محمد ایوب خان بن امیر شیرعلیخان که به بر او نسبت به مخالفتش با خود و روابطش با ایران اعتماد نداشتند و دیگر سردار عبدالرحمن خان بن امیر محمد افضل خان ولی درعین زمان چون اطلاع گرفتند که سردار عبدالرحمن خان با اجازه و اشاره روس داخل افغانستان شمالی شده است فکر خود را یکطرفه نموده و خواستند تا درعین زمان فرستاده روس را طرفدار خود ساخته و چون لائق ترین و مستحق ترین شخصی برای سلطنت بود، بجای اینکه چنین شخصی به هوا خواهی روس حکمران شمال افغانستان شده و یا بمخالفت انگلیس برای گرفتن تخت کابل داخل اقدامات گردد، خود شان او را دعوت اشغال سلطنت افغانستان بدهند و باین ترتیب یک رول سیاسی خیلی مفید و ماهرانه را صورت انجام بخشیده نقشه روس را باطل و مرام خویش را حاصل دارند.

سردار عبدالرحمن از گرفتن این مکتوب سیاست انگلیس را خوب درک کرده و در جواب چنین نوشت «که مقصد او استرداد مملکت اجدادی اش میباشد و اگر انگلیس سردوستی دارد و باید و بساطت زنانه را صرف نظر کرده، و توسط نمایندگان عاقل رشته اتحاد را قائم سازد.»

سردار عبدالرحمن خان با این جواب خویش خوف و رجای انگلیس را بصورت بسیار ماهرانه تحریک و علاقه مندی شان را نسبت به خود بیشتر ساخت ولی درعین زمان اقدامات خویش را بهیچصورت معطل و سست نساخته و برای اشغال مزار شریف و فطعن و فراهم کردن قوه و عزیمت جانب کابل با شدت و سرعت بیشتری صرف مساعی کرد.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

ج ج ج ا، ا نشان والاحضرت سیه سالار غازی صدر اعظم که در مسافرت ذات شاهانه بر علاوه  
امور صدارت کفالت امور سلطنتی را ایفا میفرمودند